

تحول در سیاست منطقه‌ای
عربستان؛ آورده‌های ملک
سلمان

حسن احمدیان*



hahmadian@ut.ac.ir

* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

تاریخ تصویب: ۹۵/۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۲۸

فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۵، صص ۹۷-۱۲۲.

چکیده

هدف از این مقاله بررسی سطح و ویژگی‌های تغییر صورت گرفته در سیاست خارجی عربستان سعودی است. در مورد این گزاره که سیاست خارجی عربستان شاهد تحولاتی کم‌سابقه است، اجماعی در ادبیات موضوع دیده می‌شود، اما محوریت تغییر (چرایی وقوع)، سطح تغییر (اصول یا ابزارها) و جایگاه بازیگران اصلی (ایران و ایالات متحده) در آن، اختلافات جدی برانگیخته است. فهم سه مؤلف یادشده، به ویژه مؤلف بنیادین چرایی وقوع تغییر، چهارچوبی برای ارزیابی و دسته‌بندی بروندهای سیاست خارجی عربستان به دست می‌دهد. به همین دلیل فرضیه‌های متنوعی در پاسخ به چرایی وقوع تغییر مطرح شده است. از آنجا که پاسخ به این پرسش برای تبیین دو مؤلفه دیگر (سطح تغییر و جایگاه بازیگران اصلی در آن) محوری است، نویسنده پس از پرداختن به فرضیه‌های موجود، این فرضیه را مطرح می‌کند که تلاش برای حفظ و تحکیم جایگاه منطقه‌ای (در کوتاه و میان‌مدت) و ارتقای آن (در بلندمدت) در نظم متحول منطقه‌ای و بین‌المللی در کانون تحولات سیاست خارجی عربستان جای دارد. با بررسی این فرضیه، به الگویی رسیدیم که در سه محور به سیاست خارجی نوین عربستان جهت می‌دهد: تضاد با ایران و تضعیف جایگاه منطقه‌ای آن؛ تنزل ضرورت تطابق اولویت‌های سعودی با رویکرد امریکا؛ و حرکت در چهارچوب نهادین با هدف مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های عربستان و مشروعیت‌زدایی از کنش رقبا و دشمنان.

واژه‌های کلیدی: عربستان سعودی، سیاست خارجی عربستان، اتحاد

استراتژیک عربستان - امریکا، روابط ایران و عربستان

مقدمه

الگوهای رفتار خارجی آل سعود با همسایگان خود که به تدریج به شکل سیاست خارجی دولت سعودی درآمد، از دیرباز بر اصولی قابل تشخیص و تعریف استوار بوده است. از جمله این اصول می‌توان به دو اصل ائتلاف‌سازی برای تأمین امنیت در سطوح داخلی و خارجی و همکاری با قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای حفظ وضع موجود اشاره کرد. افزون بر اصول یادشده، که به سیاست خارجی محافظه‌کارانه و غیرابتکاری می‌انجامید، ابزارهای سیاست خارجی عربستان نیز محدود و مشخص بود. دیپلماسی نفتی یا پولی (پترودلار) اصلی‌ترین ابزار سیاست خارجی عربستان بوده است.

در یک تصویر سنتی، سیاستگذار عربستانی با دسته چک، برای حفظ وضع موجود خاورمیانه، در جهان سرگردان است. تصویر یادشده، گذشته از میزان انطباق با واقعیت‌ها و تحولات سیاست خارجی عربستان، اصلی‌ترین اصول و ابزارهای سیاست خارجی دولت سعودی را ترسیم می‌کند. سال‌ها پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت سعودی همچنان به حمایت از تروریسم متهم می‌شود. در فضای متحول منطقه‌ای، ریاض همچنین به رویارویی با موج مطالبات مردمی، نه تنها در درون عربستان، بلکه در سطح منطقه‌ای متهم شد. ائتلاف‌سازی عربستان به دلایل یادشده دچار چالش‌ها و تغییراتی شده و در مجموع، فضای عملیاتی سیاست خارجی عربستان تغییر کرده است.

نقش ایالات متحده به عنوان تأمین‌کننده امنیت (Security Provider) عربستان از دهه ۱۹۴۰ تا آغاز خیزش‌های انقلابی خاورمیانه در شکل و جهت‌دهی به سیاست



خارجی عربستان یگانه بود. برای ریاض، تداوم اتکای امنیتی به واشینگتن در فضای نوین دشوار است. سقوط حسنی مبارک به میزان سقوط محمدرضا شاه، ریاض را از بی‌حرکی واشینگتن خشمگین و نگران کرد (Takeyh and Sabbagh, 2015). بی‌اعتمادی ریاض به واشینگتن در دوره جدید از رویکرد امریکا به تحولات مصر، بحرین، سوریه و به ویژه ایران ناشی شد. امریکا انقلاب مردمی مصر را تأیید کرد؛ سیاستی متناقض با سیاست ریاض در بحرین اتخاذ کرد؛ به‌رغم تعهد اولیه، تحرکی علیه نظام سیاسی سوریه انجام نداد و توافق هسته‌ای با ایران را امضا کرد.

اما نکته محوری، تغییر در مدل «مهار ایران» بود. رهیافت مهار ایران در دوره اوباما در دو بعد ابزاری و مدیریتی متحول شد. ایران در نگاه عربستان رقیب و گاه دشمن در نظر گرفته می‌شود. در نتیجه، ریاض تحولات رخ داده در مدل مهار ایران و رویکرد نوین واشینگتن به تهران را در برابر حفظ و تحکیم جایگاه و اولویت‌های منطقه‌ای خویش ارزیابی می‌کند. در این مقاله درصدد پاسخگویی به این پرسش دو وجهی هستیم که تغییر در سیاست خارجی عربستان چرا و در چه سطحی رخ داده است. در پاسخ، این فرضیه مطرح می‌شود که تلاش برای حفظ و تحکیم جایگاه منطقه‌ای (در کوتاه و میان‌مدت) و ارتقای آن (در بلندمدت) در نظم متحول منطقه‌ای و بین‌المللی دلیل محوری تغییر سیاست خارجی عربستان است؛ تغییری که در دو سطح اصولی و ابزاری قابل پیگیری است.

سامان مقاله بدین نحو است که پس از طرح و تبیین تغییر صورت گرفته در سیاست خارجی عربستان، در قسمت دوم چرایی وقوع تغییر با طرح فرضیه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد. در دو قسمت سوم و چهارم با تکیه بر فرضیه مقاله و در راستای تبیین آن، تحول در فضای وضع و اجرای سیاست خارجی عربستان و سپس الگوی نوین سیاست‌گذاری خارجی عربستان طرح و تبیین می‌شود. مقاله با نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد. محدوده زمانی پژوهش دوره پنج ساله پس از سال ۲۰۱۱ را شامل می‌شود.

۱. سطح تحول در سیاست خارجی عربستان

اگر بپذیریم که «تصمیم خود یک نظام و سیستم است و هیچگاه در خلاء صورت نمی‌گیرد» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۵۳)، در آن صورت نقش عوامل مؤثر بر این سیستم اهمیت می‌یابد. سطح و ژرفای تغییر در سیاست خارجی کشورها ارتباط مستقیمی با شکل نظام حکومتی، مدل تصمیم‌گیری، هنجارها و اصول حاکم و مؤلفه‌های محیطی متعددی است که بازخوردهای استمرار و تغییر را به درون سیستم بازمی‌گرداند. سیاست خارجی عربستان حاوی ابعاد متنوعی بوده و هست. اصول حاکم بر سیاست خارجی عربستان نیز متفرع از شکل نظام و مدل تصمیم‌گیری از یک سو و هنجارهای شکل‌دهنده به آن از سوی دیگر است که در طول زمان در تعامل با مؤلفه‌های داخلی و محیطی شکل گرفته و استمرار یافته است.

سیاست خارجی، همواره بازتاب ماهیت حکومت است (سلامه، ۱۹۸۰: ۲۹). در نگاه به عربستان امروز، شکل نظام و مدل تصمیم‌گیری در این کشور در سطوح داخلی و خارجی، شاهد تحولی جدی نبوده است؛ به نحوی که همچنان ساختاری سلسله‌مراتبی که در رأس آن پادشاه قرار دارد، بوروکراسی اداری سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد. نظام سیاسی سعودی مبتنی بر حامی‌پروری است که از بالا به پایین، گروه‌ها، نهادها و مجموعه گسترده‌ای از افراد را در برمی‌گیرد (Gause, 2011: 7). رهبری انحصاری خاندان حاکم، نقشی بلامنازع به امرای با نفوذ آن در طرح و اجرای سیاست خارجی داده است. همچنین گرایش‌های متنوع آنها تأثیرهای متعددی بر سرشت تصمیمات سیاسی و چگونگی اجرای آنها دارد (أبوطالب، ۱۹۸۷). اما اگرچه تأثیر مؤلفه‌های فردی با تغییر نخبگان محوری غیرقابل انکار است، اما این مؤلفه‌ها به تحول در ساختار و بوروکراسی اداری سیاست خارجی نیانجامیده است. اوامر ملوکانه همچنان در محور قرار دارد. بوروکراسی اداری نیز شبکه‌ای را تشکیل می‌دهد که در امتداد اوامر پادشاه، ابعاد عملیاتی سیاست خارجی را وضع و اجرایی می‌کند. در این شبکه بوروکراتیک، اثرگذاری کارگزاران در سطوح مختلف با توجه به میزان نزدیکی و دوری از مرکز، متفاوت است. در نگاه به الگوی یادشده، تحولی جدی در سیستم تصمیم‌گیری سعودی دیده

نمی‌شود.

هنجارها و اصول کلان حاکم بر نظام و سیاست خارجی سعودی اما تحولاتی را نشان می‌دهد که در ارتباط مستقیم با بازخوردهای مؤلفه‌های محیطی معنی می‌یابد. سه هنجار محوری از تاریخ سیاست خارجی سعودی قابل استنباط است. هنجار نخست حفظ وضع موجود است. عربستان در دهه‌های گذشته به عنوان قدرتی محافظه‌کار که جویای حفظ وضع موجود در خاورمیانه است شناخته می‌شد (Kinninmont, 2016, Hubbard, 2015). در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، حفظ وضع موجود مبنای ائتلاف و اتحادها از یکسو و رقابت‌ها و دشمنی‌های عربستان از سوی دیگر بوده است. دشمنی با مصر جمال عبدالناصر و ایدئولوژی ناسیونالیست فرامزی آن، رویارویی با ایدئولوژی بعثی و دعاوی منطقه‌ای آن، تضاد با کمونیسم و احزاب و جریان‌های چپ‌گرا در خاورمیانه و مقابله با رهیافت انقلابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، جملگی از هنجار ریشه‌دار حفظ وضع موجود ناشی شده و می‌شود.

هنجار دوم ضرورت امنیت‌زایی روابط خارجی است. این اصل، جایگاه محوری امنیت در تفکر استراتژیک سعودی را نشان می‌دهد. ملاحظات مربوط به امنیت داخلی و خارجی همواره در تعیین جهت سیاست خارجی سعودی بسیار مهم بوده است (Niblock, 2006: 111). اثرگذاری نگرش امنیتی بر جهت‌گیری سیاست خارجی سعودی، دو وجه داشته است: نخست آنکه روابط خارجی امنیت‌زا باید تحکیم و گسترش یابد؛ دوم آنکه روابط خارجی امنیت‌زدا باید مهار و در مواردی قطع شود. نگرانی در مورد امنیت داخلی از دیرباز بر رهیافت عربستان به امنیت خارجی اثرگذار بوده است (Ennis and Momani, 2013: 1130). بنابراین، سیاستگذار سعودی روابط خارجی را به دو دسته کلان امنیت‌زا و امنیت‌زدا تقسیم می‌کند. مفهوم امنیت در دو سطح تداوم حکمرانی آل‌سعود، حفظ تمامیت ارضی و مرزی عربستان تعریف می‌شود.

هنجار و اصل سوم؛ حفظ و ارتقای جایگاه عربی و اسلامی (منطقه‌ای) عربستان است. عربستان برای خود قائل به رهبری عربی و به ویژه اسلامی است.

این کشور به ویژه از سال ۲۰۰۶ از مکه به عنوان یک ابزار در سیاست خارجی بهره گرفته است (Yamani, 2008: 153). بهره‌گیری ابزاری از دین و نژاد در تحکیم جایگاه منطقه‌ای عربستان در سال‌های اخیر رو به ازدیاد بوده است. در این معنا، ائتلاف‌سازی و اتحادهای داخلی و خارجی عربستان باید در راستای تحکیم و ارتقای جایگاه منطقه‌ای آن قرار بگیرد. ائتلاف‌سازی در قالب شورای همکاری خلیج فارس در راستای حفظ و ارتقای جایگاه منطقه‌ای عربستان در برابر ایران صورت گرفت. حتی بخش قابل توجهی از عقلانیت اتحاد استراتژیک با ایالات متحده نیز در راستای تحکیم جایگاه منطقه‌ای عربستان دنبال شده است. اهمیت موضوع هنگامی روشن‌تر می‌شود که در نظر بگیریم روابط بین‌المللی سعودی با اتحاد دیرین این کشور با ایالات متحده، که از روزهای نخست اکتشاف نفت تا امروز ادامه دارد، تعریف می‌شود (Ennis and Momany, 2013: 1131). بنابراین، اصل یادشده را می‌توان در مهمترین تحولات سیاست خارجی عربستان دنبال کرد.

اصل حفظ وضع موجود، با ورود عربستان به بحران سوریه متحول شد و سنت نوینی در سیاست خارجی آن برجای گذاشت: گذار از حفظ به تغییر وضع موجود در محورهای دوم و سوم سیاست خارجی عربستان سعودی. شرط چنین گذاری جهت‌گیری تغییر در راستای سیاست منطقه‌ای عربستان و رقابت آن با ایران بود. این تحول از سه محور اولویت‌بندی شده عربستان (محور شبه‌جزیره عرب، محور عربی، محور اسلامی) تنها در دو محور دوم و سوم امکان اجرایی شدن دارد. تحول در اصل حفظ وضع موجود که برای دهه‌ها مبنای سیاست محافظه‌کارانه ریاض بود، به حدی بود که برای اولین بار برخی سیاست خارجی عربستان را با «رادیکالیسم» توصیف می‌کنند (سلامه، ۲۰۱۶).

امنیت‌زایی سیاست خارجی و نیز تلاش برای حفظ و ارتقای جایگاه منطقه‌ای همچنان اصولی محوری در سیاست خارجی عربستان به شمار می‌روند. در واقع تغییر در اصل حفظ وضع موجود را می‌توان در راستای تحقق بخشیدن به دو اصل یادشده دانست. به موازات تحول صورت گرفته در اصل شناخته‌شده بالا، رهیافت عربستان به خیزش‌های مردمی در خاورمیانه، سیاست ایران در منطقه و نیز

سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده، تغییراتی به خود دید؛ تغییراتی که اگرچه در ارتباط با شدت و ضعف آن اختلافاتی وجود دارد، اما در مورد اصل تحقق یافتن آن، اجماعی در ادبیات مرتبط با سیاست خارجی عربستان در حال شکل‌گیری است.

تا سال ۲۰۱۱، سیاست منطقه‌ای عربستان به تبع هنجارها و اصول یادشده، نمودی محافظه‌کارانه و منفعلانه داشت. رقابت‌های ریاض با ایران نیز محدود و عمدتاً به دوران مرزهای دو کشور صورت می‌گرفت. اگر روابط ایرانی - سعودی در خلیج [فارس] و عراق به ترتیب مبتنی بر تعامل و مهار بود، شامات در این روابط منطقه‌ای است که رقابت و هم‌آوردی آشکار دو کشور را نشان می‌داد (Wehrey et al. 2009: 99). این وضعیت از سال ۲۰۱۱ تغییر کرد. در اوت ۲۰۱۱، با اعلام حمایت ریاض از اپوزیسیون سوریه و فراخواندن سفیر سعودی از دمشق، تحول آغاز شد. با این حال تا هنگام روی کار آمدن ملک سلمان، فاصله‌گیری گسترده‌ای از سیاست خارجی سنتی عربستان دیده نمی‌شد. قدرت‌گیری سلمان، آغازگاه رهیافت متفاوتی در سیاست خارجی بود که تقریباً تمامی حوزه‌های حائز اهمیت برای ریاض را در بر گرفت. زمینه‌های رهیافت نوین را می‌توان در تحولاتی جست‌وجو کرد که از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ در خاورمیانه در جریان بود.

چنانچه کمپین نظامی و مالی ملک عبدالله پس از ۲۰۱۱ را کمپینی برای مهار تحول در محیط بلافصل عربستان (بحرین، عمان، یمن و اردن) بدانیم، ویژگی محافظه‌کارانه و منفعلانه آن همچنان بارز بود. سیاست خارجی ملک سلمان اما از سنت محافظه‌کاری به کلی جدا شد. دو ماه پس از قدرت‌گیری ملک سلمان، جنگ یمن آغاز شد؛ جنگی که از نظر هزینه‌های مالی و فیزیکی برای عربستان، از جنگ جهانی دوم بی‌سابقه‌تر بود. چنانچه ابعاد استراتژیک کلان آن را در نظر بگیریم، حجم تحول آشکارتر می‌شود. بعد نخست آن حاکی از تحولی در الگوی کنش نظامی عربستان از اتکا به واشینگتن به خودتکایی است. بعد دوم، حاکی از محوریت‌یابی ایران و متحدان منطقه‌ای آن در سیاست خارجی عربستان، برخلاف رویکرد ملک عبدالله در محوریت بخشیدن به اخوان‌المسلمین است.

تحول صورت گرفته، تغییراتی در سطح ابزارهای سیاست خارجی عربستان به بار آورد. عربستان دیپلماسی مالی خود را همواره ابزار اصلی پیشبرد اهداف سیاست خارجی در نظر می‌گرفت. بخشی از منطق خرید گسترده تسلیحات - حداقل تا پیش از جنگ یمن - به منظور بهره‌گیری از ارتباطات شکل گرفته با بوروکراسی نظامی - اقتصادی غربی صورت می‌گرفت. اما جنگ یمن نشان داد عربستان به سوی بهره‌گیری از ابزارهای سخت حرکت می‌کند. ارتش عربستان در یمن وارد جنگی گسترده شد. ائتلاف‌سازی عربستان نیز با هدف تحکیم قدرت رزمی آن انجام شد. عربستان همچنین تشکیل ائتلاف اسلامی علیه داعش را اعلام کرد (Kaplan, 2016). افزون بر این، برای اعزام نیرو به سوریه اعلام آمادگی کرد. اگرچه دو تحول یادشده منجر به کنش نشد، با این حال، ترجیحات نخبگان حاکم در تبدیل شدن به قدرتی نظامی را نمودار می‌سازد.

۲. محور و چرایی تغییر در سیاست خارجی عربستان

نقاط عطف و تغییرات جدی در سیاست خارجی، زمینه‌ها و دلایلی دارد که فهم آنها برای پیش‌بینی تغییرات مشابه در آینده ضروری است. اهمیت موضوع در ارتباط با عربستان ناشی از واقعیت ثبات ممتدی است که از جنگ جهانی دوم تا قدرت‌گیری ملک سلمان، ویژگی بارز سیاست خارجی این کشور بوده است. تمامی پادشاهان قبل از ملک سلمان به ثبات و استمرار یادشده پایبند ماندند. ماندگاری چهاردهه‌ای سعود الفیصل در پست وزارت خارجه خود نمود بارز استمرار و عدم تغییر سیاست خارجی بود. این واقعیت در تضاد با مجموع خاورمیانه قرار می‌گیرد. سیال بودن یکی از ویژگی‌های سیاست در خاورمیانه است، اما عربستان دهه‌ها متحد باثبات و قابل اعتماد و شریک تجاری بزرگ ایالات متحده بوده است (Yefet, 2015: 92).

در آغاز هزاره سوم، سازوار کردن منافع داخلی، نیازمندی‌های امنیتی و راهبردهای جهانی عربستان، چالش عمده این کشور است (Niblock, 2006: 132). به همین دلیل، در تبیین چرایی وقوع تغییر در سیاست خارجی عربستان، استدلال‌هایی در سطوح مختلف انجام شده و می‌شود. این استدلال‌ها در دو سطح

عوامل داخلی و مؤلفه‌های محیطی مطرح شده است.

در سطح داخلی، برخی جنگ قدرت در درون خاندان حاکم را سبب اصلی وقوع تغییر می‌دانند. بنابراین دیدگاه، جناح‌های اصلی قدرت در درون خاندان حاکم و به ویژه شخصیت‌های محوری نسل سوم (متعب بن عبدالله، محمد بن نایف و به ویژه محمد بن سلمان)، برای اثبات شایستگی، قاطعیت و توان مدیریتی خود برای رسیدن به پادشاهی، دست به اقدامات بی‌سابقه‌ای در درون و برون عربستان می‌زنند. بر مبنای این فهم، متعب بن عبدالله و به ویژه محمد بن نایف، پیشتر جایگاه و شایستگی خود را به اثبات رسانده‌اند. در این میان محمد بن سلمان که در دوره ملک سلمان، به بازیگر اصلی سیاست داخلی و خارجی عربستان تبدیل شد، با اتخاذ سیاست‌های داخلی و خارجی متفاوت و سنت‌شکن، جویای تثبیت و ارتقای جایگاه خود و رسیدن به پادشاهی است (Sailer, 2016: 5-6).

تا پیش از انتصاب، محمد بن سلمان تجربه چندانی در مناصب عالی حکومتی نداشت (Stenslie, 2016: 124). بنابراین، انتصاب وی در مناصب عالی و متعدد نشانه تلاش برای تثبیت جایگاه وی بود. اگرچه تحلیل یادشده می‌تواند نمایانگر بخشی از واقعیت باشد، اما نمی‌توان در تبیین مجموع تحولات بر آن تکیه کرد؛ زیرا از یک سو، حجم تحولات سیاست داخلی و خارجی بسیار گسترده بوده و از سوی دیگر، این تحولات در پاسخ به مؤلفه‌های محیطی بروز کرد و در نتیجه به دشواری می‌توان آن را به انگیزه‌های شخصی تقلیل داد.

استدلال دیگر، تغییر نسلی است. براساس این استدلال، قدرت‌گیری نسل سومی‌های خاندان حاکم، الگوهای رفتاری و اولویت‌های سیاسی متفاوتی را وارد ساختار تصمیم‌گیری کرد. اما این استدلال آشکارا واقعیت نقش محوری پادشاه را نادیده می‌گیرد. در مجموع، اگرچه نمی‌توان تأثیر رقابت داخلی و گذار نسلی را بر هرگونه تحول داخلی نادیده گرفت، اما تقلیل تغییر در سیاست خارجی عربستان به عوامل داخلی نمی‌تواند استدلال قابل‌پذیرشی به دست دهد. بنابراین، با تمرکز بر مؤلفه‌های محیطی، مجموعه دیگری از استدلال‌ها در تبیین چرایی

تغییر در سیاست خارجی عربستان مطرح شده است.

استدلال نخست بر چرخش (Pivot) ایالات متحده به شرق و کاهش تمرکز آن بر خاورمیانه مبتنی است. دولت اوباما بر این باور است که ایالات متحده تعهداتی بیش از حد لزوم در خاورمیانه به عهده گرفته است و بنابراین جویای «چرخش» حداقل بخشی از منابع و توجه سیاست خارجی امریکا به شرق آسیا است (Gause, 2013). بنابر قرائت سعودی‌ها از امضای برجام، ایالات متحده «در حال ترک نقش تاریخی خود به عنوان تضمین‌کننده امنیت خلیج [فارس] به سود ترتیبات جدیدی با ایرانی غیرسازنده» است (Hannah, 2016).

در این معنا، ریاض خود را در منطقه‌ای می‌بیند که ایالات متحده دیگر نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند نقش محوری را در آن بازی کند و در نتیجه، به سان گذشته تأمین‌کننده امنیت عربستان نخواهد بود. در نتیجه، سیاست خارجی عربستان برای اولین بار از هنگام تأسیس به سوی خودیابوری (Self-help) حرکت کرده است. به عبارتی، تغییر سیاست خارجی ریاض به صورتی تبعی و به دنبال تحول در اولویت‌های سیاست خارجی ایالات متحده رخ نمود. سعودی‌ها می‌دیدند که پس از برجام، «بسیاری از تحلیل‌گران در واشینگتن، با هدف "موازنه‌سازی" در برابر ریاض، شروع به طرفداری از عادی‌سازی روابط [امریکا] با تهران کردند» (Pregent, 2016). این تحول برای ریاض نگران‌کننده بود. در نتیجه، عربستان برای اولین بار در راستای برعهده گرفتن اهداف منطقه‌ای و اولویت‌های امنیتی خویش به صورتی مستقل از واشینگتن گام برداشته است.

از درون استدلال یادشده، نگرشی نوین مطرح شد که بر استقلال‌جویی عربستان سعودی در سیاست خارجی تأکید دارد. ریاض که تاکنون سیاست خارجی تبعی و غیرابتکاری داشته است، در مواجهه با تحولات پیرامونی گسترده و بروز مؤلفه‌های محیطی کم‌سابقه، گام در مسیر نوین و خلاقانه‌ای گذاشته است که این بار مستقل از واشینگتن حرکت می‌کند. به عبارتی، عربستان تکیه بر منابع خودش را آغاز کرده است (Takeyh and Sabbagh, 2015). بی‌تحرکی ایالات متحده بر وقوع این تحول اثرگذار بود. امکان یا عدم امکان اعتماد به واشینگتن با شدت و

حدت کم سابقه‌ای از سوی نخبگان سعودی مطرح شده و می‌شود. تحرکات منطقه‌ای عربستان نه در راستای سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده، بلکه نشان‌دهنده خط‌مشی متفاوت و گاه مخالف است؛ تحولی که حداقل تا پیش از ۲۰۱۱ مشهود نبود.

استدلال سوم در ارتباط با تأثیر مؤلفه‌های محیطی و پیرامونی، به تحول جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی متغیر ج.ا. ایران محوریت می‌بخشد. در این نگاه، تحولات سال‌های پس از ۲۰۱۱ در خاورمیانه تغییراتی در جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران به بار آورد. در سطح منطقه‌ای، تصویر ایران در ریاض، ایرانی با قدرت و نفوذ رو به ازدیاد است، کشوری که نه تنها در عراق، سوریه و لبنان توان عملیاتی خود و متحدانش را به سطح بی سابقه‌ای رسانده است، بلکه در دو نقطه استراتژیک دیگر (بحرین و یمن) در تماس مستقیم با سرزمین سعودی قرار گرفته و با قدرت وارد اولین محور سیاست خارجی عربستان سعودی (شبه جزیره عرب) شده است (أنظر الهابس، ۲۰۱۶).

در سطح بین‌المللی نیز در تصورات نخبگان سیاسی عربستان، ایران با امضای برجام با قدرت‌های جهانی نه تنها از انزوا خارج شد بلکه همچنین از پتانسیل بین‌المللی آزاد شده خود در منطقه بهره می‌گیرد. در این معنا، چنانچه تحول یادشده به احیای اعتبار بین‌المللی ایران بیانجامد، عربستان بی‌شک آن را ضربه‌ای به جایگاه انحصاری خود در منطقه به عنوان متحد اصلی ایالات متحده تفسیر خواهد کرد (Al-Rasheed, 2015: 38).

البته میزان دقت و صحت اجزای تصورات عربستان در ارتباط با ایران قابل بررسی و انتقاد است؛ با این حال، در طرح نکات انتقادی نمی‌توان وجود این تصورات را نادیده گرفت. استدلال مرتبط با ارتقای (ذهنی یا عینی) نقش منطقه‌ای و بین‌المللی ایران، تغییر در سیاست عربستان را ماهیتا واکنشی نشان می‌دهد. به عبارتی، در برابر صعود قدرت منطقه‌ای ایران، عربستان دست به واکنش‌هایی می‌زند تا اثرگذاری سیاست منطقه‌ای ایران در منطقه را مهار کند. سه استدلال تغییر تبعی سیاست خارجی عربستان؛ استقلال‌جویی ریاض و نگرانی از صعود

قدرت ایران، هر سه بر محوریت امنیت تأکید دارند. در این معنا، ریاض از یک سو دیگر امیدی به چتر امنیتی ایالات متحده ندارد و از سوی دیگر، نگران از گسترش نفوذ و حضور ایران در خاورمیانه، به سوی تأمین مستقیم امنیت خود حرکت کرده است.

در نگاه به مجموع استدلال‌های مطرح شده، می‌توان آنها را به دو دسته قدرت‌محور (تلاش برای قدرت‌گیری و یا تحکیم قدرت در داخل) و یا امنیت‌محور (تلاش برای تأمین امنیت عربستان) تقسیم کرد. در واقع سیاست خارجی نوین عربستان ریشه در سطوح مختلفی دارد که نمی‌توان تأثیر هیچ‌یک را به طور کامل نادیده گرفت. اطلاعات داخلی عربستان و داده‌های موجود، حاکی از وجود نگاهی کلان به تحولات منطقه است. این نگاه افزون‌بر پرداختن به چالش‌های ذهنی و عینی پیش‌روی ریاض (قدرت‌گیری منطقه‌ای ایران و چرخش ایالات متحده به شرق)، جویای پیشبرد اهداف منطقه‌ای عربستان سعودی در منطقه است.

۳. فضای نوین حاکم بر سیاست خارجی عربستان

هنگامی که حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ عربستان را در کانون اتهامات غربی و به ویژه فشارهای واشینگتن قرارداد، عربستان امنیت خود را منفک از منافع و نظام امنیتی امریکا در خاورمیانه تعریف نمی‌کرد. اعتراضات عربستان به سرنگونی صدام حسین توسط امریکا و گسترش نفوذ ایران در عراق جدید، از سخنان وزیر خارجه این کشور فراتر نمی‌رفت. جنگ با «کمپین داخلی القاعده» در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶، در راستای «جنگ علیه تروریسم» واشینگتن پیش رفت (بنگرید به: احمدیان، ۱۳۹۱). تا سال ۲۰۱۱ رفتار استراتژیک عربستان خارج از چهارچوب امنیتی تعریف‌شده توسط امریکا در خاورمیانه بروز خارجی نداشت. البته این به معنای تبعیت کامل ریاض از واشینگتن نبود بلکه بدان معنا بود که ریاض تأمین امنیت خود را در گرو حفظ اتحاد استراتژیک با امریکا می‌دید و بنابراین، از کنش‌هایی که می‌توانست بر این رابطه ویژه تأثیر منفی بگذارد، احتراز می‌کرد.

سال ۲۰۱۱، محاسبات استراتژیک ریاض را متحول کرد. مضاوی الرشید، اندیشمند سعودی، زیان‌های بهار عربی برای عربستان سعودی را در چهار مورد خلاصه می‌کند: نخست از دست دادن متحدان منطقه‌ای سنتی؛ دوم از دست دادن جنبش‌های اسلامی به ویژه با حمایت از سرنگونی محمد مرسی؛ سوم از دست دادن انسجام و همبستگی درونی GCC؛ و چهارم از دست رفتن اعتماد میان عربستان و ایالات متحده به ویژه پس از نزدیکی واشینگتن به تهران (Al-Rasheed, 2015: 40). به دلیل محوریت روابط ریاض - واشینگتن در محاسبات استراتژیک عربستان، تأثیر واپسین زیان را می‌توان محوری‌تر از سایر موارد دانست.

عبور واشینگتن از حسنی مبارک، رئیس‌جمهور مصر و حمایت آن از خیزش‌های انقلابی در برخی از کشورهای عربی، عربستان را در برابر یکی از بنیادی‌ترین چالش‌های تاریخ مدرن خود قرارداد. تصمیم ایالات متحده به عدم نجات دادن متحدان سنتی، همچون حسنی مبارک رئیس‌جمهور مصر، ریاض را به راهاندازی ضدانقلاب محافظه‌کارانه‌ای کشاند که در قالب آن ده‌ها میلیارد دلار کمک‌های مالی و تسلیحاتی به متحدانش ارائه داد؛ متحدانی که با ناآرامی اجتماعی، سیاسی و مذهبی مواجه بودند (Cooper, 2016).

البته ریاض انتظار مداخله مستقیم واشینگتن در برابر خیزش‌های انقلابی کشورهای عربی را نداشت اما حمایت ایالات متحده از این جنبش‌ها در برابر متحدان سنتی، گویای رهیافت نوینی بود که بر فضای سیاستگذاری واشینگتن حاکم شده و متحدان سنتی آن را تهدید می‌کند. در نتیجه، رفتار استراتژیک عربستان در سطح منطقه‌ای برای اولین بار در چهارچوبی نوین متبلور شد؛ چهارچوبی که لزوماً اولویت‌های واشینگتن را در بر نمی‌گرفت. بدین ترتیب تحول در سیاست خارجی عربستان آغاز شد؛ تحولی که گویای جدایی تدریجی اولویت‌های ریاض از واشینگتن بود.

جمهوری اسلامی ایران در کانون اولویت‌های نیمه مستقل ریاض قرار گرفت. تا هنگامی که واشینگتن مهار ایران را در ابعاد مختلف در دستورکار قرارداد، عربستان نگرانی‌های خود را در فضای اتحاد استراتژیک با واشینگتن مرتفع

می‌کرد. در یکی از اسناد ویکی‌لیکس، ملک عبدالله، پادشاه سابق عربستان، در اشاره به ایران از واشینگتن می‌خواهد سر مار را قطع کند (WikiLeaks, 2008). منزوی کردن ایران در سطوح مختلف توسط ایالات متحده نیز برای ریاض هم واجد ارزش استراتژیک بود و هم منافع اقتصادی قابل توجهی در بر داشت. در بعد استراتژیک، انزوای ایران به معنای تضعیف مهمترین رقیب منطقه‌ای ریاض در شرایطی بود که درآمدهای نفتی بی‌سابقه، توان اثرگذاری ریاض بر تحولات منطقه‌ای را بیش از پیش افزایش می‌داد. در بعد اقتصادی نیز کاهش سهم ایران از بازار جهانی نفت، از یک سو ایران را در یکی از مهمترین حوزه‌های رقابت با عربستان عقب گذاشت و از سوی دیگر سهم ریاض را از بازار جهانی نفت افزایش داد.

اما دو تحول مهم از سال ۲۰۱۱، محاسبات و رفتار استراتژیک ریاض را متحول کرد. نخست رسانه‌ای شدن اخبار گفت‌وگوهای ایرانی - امریکایی در عمان بود. گفت‌وگوی ایران و ایالات متحده در نگاه ریاض به مثابه تحولی تصور می‌شد که می‌تواند مناسبات امنیتی و استراتژیک منطقه خاورمیانه را به نحوی دگرگون کند و تهران را به قدرت منطقه‌ای محوری و هژمون تبدیل کرده و نفوذ و حضور آن در منطقه را تقویت کند. به عبارتی، «ریاض از بازصف‌بندی امریکا در خلیج [فارس] بیمناک است» (Schenker, 2016). قدرت‌گیری تهران در نگاه ریاض افزون‌بر تبعات منطقه‌ای و بین‌المللی برای عربستان، پیامدهای داخلی قابل توجهی نیز خواهد داشت. رهبری سعودی بر این باور است که افزایش قدرت ایران سبب بسیج سیاسی شیعیان در درون کشورهای واجد حکومت‌های سنی در خلیج [فارس] خواهد شد (Gause, 2013).

تحول دوم، خیزش‌های مردمی کشورهای خاورمیانه بود که - حداقل در تصور ریاض - قدرت منطقه‌ای ایران را به سطوح بی‌سابقه‌ای رساند. هم‌زمانی وقوع دو تحول سبب پدیدار شدن این تصور شد که در نظم نوین در حال شکل‌گیری در منطقه، واشینگتن جویای گشودن راهی جدید در روابط خود با تهران و شریک کردن آن در معادلات امنیت منطقه‌ای است. اوپاما بارها به

ضرورت شریک کردن ایران در ترتیبات امنیتی خاورمیانه و خلیج فارس اشاره کرده بود. در یکی از مشهورترین مصاحبه‌ها، اوباما در اشاره به عربستان و ایران، از «ضرورت یافتن راهکاری مؤثر برای شریک شدن در منطقه [خاورمیانه] و ایجاد نوعی صلح سرد» سخن گفت (Goldberg, 2016).

بدین ترتیب، ریاض خود را در فضای نوینی یافت که تناسبی با اولویت‌های امنیتی و صف‌بندی‌های استراتژیک دیرینش نداشت. گام‌های بعدی عربستان نمایانگر بدیل‌های استراتژیک آن در شرایط متحول در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است. به عبارتی، عربستان که از جنگ جهانی دوم، امنیت ملی و جایگاه منطقه‌ای خود را در اتحاد استراتژیک با ایالات متحده تعریف کرده بود و به اصطلاح از «چتر حمایتی» واشینگتن برخوردار بود، حرکت در ورای چتر یادشده را آغاز کرد. «نگرانی [امریکا] از رهیافت جدید ریاض آن است که این رهیافت نشان‌دهنده دور شدن [ریاض] از رابطه سنتی نزدیک با واشینگتن است» (Schenker, 2016). ابراز رفتار استراتژیک مستقل مبتنی بر اولویت‌های امنیتی و منطقه‌ای عربستان، نمی‌تواند همچون گذشته منطبق و یا بی‌اختلاف با اولویت‌های امنیتی و منفعتی واشینگتن در خاورمیانه باشد.

۴. الگوی نوین سیاست خارجی عربستان

در ترسیم سیاست عربستان در دوره نوین که افزون‌بر دوره ملک سلمان، واپسین سال‌های ملک عبدالله را نیز در بر می‌گیرد، روندی قابل مشاهده است که در آن عربستان به تدریج اولویت‌های خاص خود را اگرچه نه در تضاد با ایالات متحده، اما در چهارچوبی پیش می‌برد که استقلال‌گرایی در آن ملموس است. رهیافت یادشده، الگوی نوین طرح و اجرای سیاست خارجی و منطقه‌ای عربستان است. اگرچه همچنان بخش عمده‌ای از هنجارها و اصول دیرین سیاست خارجی عربستان در الگوی نوین قابل پیگیری است، با این حال، الگوی نوین، تحولات واپسین سال‌های خاورمیانه را با هدف حفظ و تحکیم و ارتقای جایگاه منطقه‌ای عربستان اولویت‌بندی می‌کند.

الگوی نوین سیاست خارجی عربستان را می‌توان در قالب یک مثلث ترسیم

کرد که سه ضلع آن را مؤلفه‌هایی تشکیل می‌دهد که در کنار یکدیگر به فهم سیاست خارجی عربستان کمک می‌کند. ضلع نخست، تمرکز بر تضاد با ایران و تضعیف نفوذ و اثرگذاری منطقه‌ای آن است. ریاض در فضای استراتژیک متحول منطقه خاورمیانه، صعود قدرت (عینی و یا ذهنی) ایران را بزرگ‌ترین چالش و تهدید در برابر امنیت ملی و جایگاه منطقه‌ای خود می‌داند و در نتیجه، ضلع اصلی سیاست خارجی خود را در دوره جدید بر تضاد با سیاست و نفوذ منطقه‌ای ایران و تلاش برای تضعیف آن متمرکز کرده است. پس از ۲۰۱۱، ریاض ده‌ها میلیارد دلار برای مقابله با نفوذ ایران در منطقه تخصیص داد (Bahout, 2016). همچنین، تلاش عربستان برای سرنگون‌سازی اسد، از ابتدا ابزاری برای تضعیف بلندپروازی‌های منطقه‌ای ایران بود (Phillips, 2015: 45). ریاض حتی تضاد با اخوان‌المسلمین در سطح منطقه‌ای را برای ایجاد ائتلافی ضدایرانی کنار گذاشت (Sailer, 2016: 4).

گریگوری گاس، استاد عربستان‌شناس دانشگاه ورمونت، بر آن است که تعهد سعودی به شرکای پادشاهی‌اش در GCC، به همان نسبت به حفاظت از شکل این رژیم‌ها مربوط می‌شود که با دور کردن نفوذ ایران (و دیگران) از همسایگان بلافصل عربستان مرتبط است (Gause, 2011: 18). حتی اختلافات ریاض - واشینگتن را نیز باید از این زاویه دید. یکی از ابعاد جدی اختلاف ریاض با واشینگتن، از رویکرد نوین ایالات متحده در ارتباط با ایران ناشی می‌شود. از دید برخی، حتی همراهی عربستان با غرب در جنگ علیه تروریسم نیز یک جنبه ضدایرانی دارد (Shane, 2016) که جویای مشروعیت‌زدایی از ایران و مشروعیت‌زایی برای عربستان در جنگ علیه تروریسم است. در سال‌های بهار عربی، تمامی تحركات ریاض در بحرین، سوریه، یمن، عراق و لبنان یک جنبه غالب رقابت‌جویی و یا تضاد با ایران داشت.

ضلع دوم، عدم ضرورت ابتدای سیاست خارجی عربستان بر اولویت‌های منطقه‌ای ایالات متحده است. از هنگام سقوط نظام پادشاهی ایران در سال ۱۹۷۹، منافع سیاست خارجی سعودی در مسائل متعدد و حائز اهمیت از جمله مهار

«تهدید ایران»، در اتحاد نزدیک با منافع ایالات متحده قرار گرفت (Kamrava, 2013: 5). به همین دلیل برخی اولویت سیاست خارجی ملک سلمان را بهبود روابط آسیب‌دیده ریاض با واشینگتن می‌دانستند (NeuBauer, 2015: 1). اما برخلاف سنت سیاست خارجی عربستان، سیاستگذار سعودی امروزه الزامی به همراهی با سیاست منطقه‌ای واشینگتن نمی‌بیند. این نکته در برخی پرونده‌ها به بروز اختلاف و تضاد میان دو کشور انجامیده است.

با این حال، نکته فوق به معنای حتمیت تضاد میان دو کشور نیست؛ بلکه بدان معناست که در تحولاتی که ریاض همراهی با واشینگتن را به زیان اهداف و اولویت‌های منطقه‌ای خود، به ویژه در کنترل نفوذ و جایگاه منطقه‌ای ایران، ارزیابی کند، بروز اختلاف محتمل است. «از یمن تا سوریه و لبنان، ریاض در حال حاضر برنامه‌ای را دنبال می‌کند که کاملاً در تضاد با سیاست‌های منطقه‌ای مشخص واشینگتن قرار می‌گیرد» (Schenker, 2016). در مجموع اتحاد واشینگتن - ریاض که در دوره‌ای در کانون جهت‌گیری سیاست خارجی عربستان جای داشت، دیگر چندان توجه [ریاض را] جلب نمی‌کند (Takeyh and Sabbagh, 2015). در واقع، عربستان خود را پس از دهه‌ها جدا از منافع استراتژیک آمریکا می‌یابد (أبورمان، ۲۰۱۶).

ضلع سوم، حرکت در چهارچوب نهادین است. به عبارتی، ائتلاف‌سازی و کانالیزه کردن سیاست منطقه‌ای در قالب ائتلاف‌های نوین، مؤلفه سوم الگوی نوین سیاست خارجی عربستان است. ریاض در سال‌های پس از ۲۰۱۱ در تلاش بوده است از طریق ائتلاف‌سازی در خلیج فارس و کشورهای عربی علیه ایران، در سطح منطقه‌ای تهران را منزوی کند (الراشد، ۲۰۱۶). دلیل این تحول، مشروعیت‌زایی اقدام جمعی و نهادین در قیاس با کنش فردی از یک‌سو و منزوی کردن رقبا و مخالفان کنش یک‌جانبه از سوی دیگر است. به همین دلیل، ورود ریاض به یمن در قالب نهادین شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب و با اعلام شکل‌گیری ائتلافی نظامی صورت گرفت و سپس توانست حمایت سازمان ملل را در قالب قطعنامه ۲۲۱۶ (Security Council, 2015) تأمین کند. ریاض همچنین

تلاش کرد کنش و سیاست خود در بحرین و سوریه را نیز در قالب شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب پیش برد.

در نگاه به مهمترین پرونده‌های سیاست منطقه‌ای عربستان در پنج سال پس از ۲۰۱۱، حضور سه ضلع یادشده قابل پیگیری است. در بحرین، به رغم انتقادات ایالات متحده (مؤلفه دوم)، عربستان به دلیل تصور حضور و اثرگذاری و احتمال گسترش نفوذ ایران در این کشور (مؤلفه نخست) در چهارچوب شورای همکاری خلیج فارس (مؤلفه سوم) وارد شد و در کنار نظام سیاسی آل‌خلیفه در برابر مطالبات مردمی آن قرار گرفت (See Gause, May 2011; Bronner and Slackman, 2011).

در سوریه، به‌رغم اختلافات جدی ایالات متحده با سیاست عربستان و عدم تحرک ایالات متحده علیه دمشق، به رغم تعهد به ورود نظامی در صورت به کارگیری تسلیحات شیمیایی (مؤلفه دوم)، عربستان در راستای تضعیف حضور و نفوذ منطقه‌ای ایران و قطع ارتباط ممتد از ایران به لبنان و روی کار آوردن دولتی طرفدار و همراه عربستان (مؤلفه نخست) در قالب شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب، به جبهه‌ای برای سرنگون‌سازی نظام حاکم بر سوریه شکل داد (مؤلفه سوم). تا در برابر ایران و متحدان آن از چهارچوبی نهادین بهره برده باشد (See Bayoumi and McDowall, 2014).

در یمن، ایالات متحده با تمرکز بر جنگ علیه تروریسم و ریشه‌کن‌سازی القاعده و اصرار بر عدم تروریست خواندن انصارالله، اولویت‌های متفاوتی از عربستان دارد (مؤلفه دوم). با این حال، عربستان سعودی که قدرت‌گیری انصارالله و تسلط آنها بر یمن را معادل گسترش حضور و نفوذ ایران در این کشور شبه جزیره‌ای می‌داند (مؤلفه نخست)، برای پیشگیری از این تحول، ابتدا در قالب شورای همکاری خلیج فارس (مؤلفه سوم) ابتکاری برای انتقال قدرت از صالح به هادی مطرح و به تصویب رساند و پس از تسلط انصارالله بر صنعا و تحرک آنها برای کنترل عدن و تمامی مناطق یمن، در قالب ائتلافی منطقه‌ای (مؤلفه سوم) وارد جنگ یمن شد (See Partrick, 2015; DePetris, 2016).

در ارتباط با پرونده هسته‌ای ایران، سیاست عربستان فاقد مؤلفه سوم بود زیرا

اساساً امکان تحرک نهادین در برابر اجماع قدرت‌های بین‌المللی (مجموعه ۵+۱) برای ریاض وجود نداشت. اما دو مؤلفه نخست حضوری آشکار داشتند: نخست آنکه سیاست ریاض در قبال گفت‌وگوهای پیش از امضای برجام، تناسبی با سیاست واشینگتن که جویای رسیدن به چهارچوبی برای خروج از بحران با ایران بود، نداشت. از سوی دیگر، ریاض هرگونه توافق هسته‌ای میان ایران و مجموعه غرب را نه تنها در راستای منافع خود نمی‌دید بلکه همچنین آن را جزیی از تحولی می‌دید که می‌تواند به صعود و گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران کمک کند. از اکتبر ۲۰۱۳، ریاض تردید را کنار گذاشته و سعود الفیصل آشکارا وارد گفت‌وگویی با ایالات متحده شد تا اطمینان حاصل کند گفت‌وگوها [با ایران] امنیت عربستان را به خطر نیندازد و برنامه هسته‌ای احتمالاً مخفی ایران را متوقف کند (Keynoush, 2016: 174).

در این الگو، نکته مهم آن است که تضعیف و کنترل نقش منطقه‌ای ایران و تحکیم و ارتقای جایگاه منطقه‌ای ریاض، در محوریت قرار دارد. در این راستا، سعودی‌ها تاکنون دست به ابتکارهای متعددی در برابر ایران زده‌اند. آنها می‌خواهند عضلات خود را در سپهرهای امنیتی، دیپلماتیک، اقتصادی و حتی مذهبی [به ایران پس از برجام] نشان دهند (Hannah, 2016). به عبارتی، چنانچه در یک تحول و پرونده منطقه‌ای، ریاض ارتقای جایگاه ایران را تصور نکند، ضرورتی برای تحرک علیه اولویت‌های واشینگتن و یا ائتلاف‌سازی و تحرک در چهارچوبی نهادین نمی‌بیند. برای نمونه، عربستان سعودی در لیبی تحرکی مستقل و یا در برابر اولویت‌های غربی آغاز نکرد؛ زیرا اساساً ایران در لیبی حضوری نداشته و در نتیجه تصور تهدید (Threat Perception) ایران وجود ندارد. در این معنا، کنترل تهدید و نفوذ ایران - حداقل بنابر ادراکات امنیتی ریاض - در محور الگوی سیاست خارجی نوین عربستان قرار داد.

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی عربستان از چهارچوب محافظه‌کاری و فقدان ابتکار خارج شده است. خروج از چهارچوب یادشده در دو سطح اصول و ابزارها قابل پیگیری

است. در میان عوامل اثرگذار بر سیاست خارجی عربستان، نظام حکومتی و نیز مدل تصمیم‌گیری، بدون تحول جدی باقی مانده است. اما در سطح هنجارها و اصول، مؤلفه دیرین و بنیادین حفظ وضع موجود، تحولاتی به خود دیده است. تحول یادشده در خدمت دیگر اصول و اهداف کلان ریاض قرار می‌گیرد که در رأس آنها امنیت‌زایی روابط خارجی از یک‌سو و حفظ و ارتقای جایگاه منطقه‌ای عربستان از سوی دیگر است. در سطح ابزاری اما تحول عمده، ورود ابزار نظامی به مجموعه ابزارهای متداول در دیپلماسی منطقه‌ای عربستان است. بنابراین، تحول رخ داده در دو سطح اصول و ابزارها قابل مشاهده است.

در تبیین چرایی وقوع تحول در سیاست خارجی عربستان، دو دسته فرضیه قدرت‌محور و امنیت‌محور مطرح شده است. در فرضیه‌های قدرت‌محور که بر ساختار داخلی سعودی متمرکز هستند، دو فرضیه جنگ قدرت میان شاهزادگان سعودی و نیز گذار نسلی و ورود اولویت‌های سیاسی نوین به ساختار تصمیم‌گیری سعودی مطرح شده است. چالش عمده این فرضیه‌ها، تقلیل‌گرایی و محدود کردن سطح تحول به عوامل درون عربستان است.

فرضیه‌های امنیت‌محور اما بر سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی و تأثیر آنها بر عربستان تأکید می‌کنند. سه فرضیه محوری در این زمینه مطرح بوده و هست: نخست آنکه چرخش (Pivot) ایالات متحده به شرق، نگرانی‌های امنیتی عربستان را تغذیه کرده و منجر به تحول سیاست خارجی آن شد؛ دوم آنکه استقلال‌جویی عربستان به دلیل افزایش بی‌اعتمادی به ایالات متحده دلیل اصلی تغییر بوده است؛ سوم آنکه خیزش ایران در منطقه و بی‌توجهی ایالات متحده به این تحول (که از دید ریاض به مثابه تهدیدی بزرگ نگریسته می‌شود)، موجب تغییر در سیاست خارجی عربستان در راستای رویارویی مستقیم با این چالش شده است.

در واقع، فضای نوین خاورمیانه در تحول سیاست خارجی عربستان بی‌تأثیر نبوده است. همچنانکه داده‌های مطرح شده در این مقاله نشان می‌دهد، دو تحول عمده فضای سیاست خارجی عربستان را در خاورمیانه متحول کرد: نخست تعامل ایالات متحده با ایران بود که در ریاض به مثابه تهدیدی بزرگ دیده شد که بر

معادلات منطقه‌ای اثرگذار خواهد بود؛ و دوم خیزش‌های مردمی گسترده‌ای که محیط امنیتی بلافصل عربستان را بی‌ثبات کرد. در این فضا ایالات متحده نه تنها ریاض را به حال خود رها کرد بلکه در برخی موارد از خیزش‌های مردمی علیه متحدان سنتی خود حمایت کرد. شدت گرفتن بی‌اعتمادی ریاض به ایالات متحده نتیجه این سیاست بود. بنابراین، ریاض خود را در منطقه‌ای می‌بیند که از یک‌سو ایران در حال صعود است و از سوی دیگر، ایالات متحده اولویت‌های خود را خارج از این منطقه تعریف می‌کند و حتی علیه متحدان سنتی خود اقدام می‌کند.

در این شرایط شاهد بروز سیاست خارجی عربستان به تدریج در الگویی هستیم. این الگو سه مؤلفه محوری دارد: نخست تضاد با ایران و تضعیف نفوذ و اثرگذاری آن در منطقه خاورمیانه؛ دوم عدم ضرورت ابتدای سیاست خارجی عربستان بر اولویت‌های منطقه‌ای ایالات متحده و حتی تضاد با آن در صورت لزوم؛ و سوم حرکت در چهارچوب‌های نهادین منطقه‌ای و بین‌المللی با هدف مشروعیت‌آفرینی برای سیاست‌های عربستان و مشروعیت‌زدایی از کنش رقبا و دشمنان. الگوی نوین اگرچه می‌تواند اجزایی از فرضیه‌های تبیین‌کننده چرایی تحول سیاست خارجی عربستان را در بر بگیرد، اما فراتر از آن، چهارچوب کلانی را نشان می‌دهد که هدف از آن تلاش برای حفظ و تحکیم جایگاه منطقه‌ای عربستان (در کوتاه و میان‌مدت) و ارتقای آن (در بلندمدت) در نظم متحول منطقه‌ای و بین‌المللی است. در این میان رقیب اصلی (ایران) در تمامی سطوح هدف گرفته می‌شود و اولویت‌های متحد استراتژیک دیرین (ایالات متحده) به دلیل بی‌توجهی به منافع و نقش عربستان، نادیده گرفته شده و گاه حتی به چالش کشیده می‌شود.

منابع

الف) فارسی

احمدیان، حسن. ۱۳۹۱. «القاعده در عربستان سعودی؛ تجربه «جهاد داخلی» و چشم‌انداز پیش‌رو» در *خاورمیانه ۹*، ویژه مسائل داخلی عربستان، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، صص: ۳۹۵-۴۲۰.

نقیب‌زاده، احمد. ۱۳۸۵. «نقش عوامل ذهنی در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» در *نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، نسرين مصفا (مجرى طرح)، تهران: دفتر مطالعات سیاسى و بین‌المللى.

ب) عربی

أبورمان، محمد. ۲۷ فبراير ۲۰۱۶. «إنقلاب سعودی... مغامرة خطيرة أم صحوة إستراتيجية؟» *موقع قنطرة*.

أبو طالب، حسن. ۱۹۸۷. «أسس صنع السياسة الخارجية السعودية»، *مجلة السياسة الدولية*، العدد ۹۰.

الراشد، بدر. ۲ فبراير ۲۰۱۶. «ثلاثة ملامح للسياسة الخارجية السعودية» تقارير - عربی، *صحيفة العربي الجديد*.

الهابس، خالد بن نايف (د. ت). «السياسة الخارجية السعودية فى زمن الثورات العربية» *مجلة السياسة الدولية*، تحميل: ۱۲ سبتمبر ۲۰۱۶.

سلامه، توفيق. مارس ۲۰۱۶. «لحظة الخليج: التحول الراديكالي للسياسة الخارجية السعودية: لبنان نموذجاً» *العلاقات الإقليمية، المركز الإقليمي للدراسات الإستراتيجية*.

سلامه، غسان. ۱۹۸۰. *السياسة الخارجية السعودية منذ عام ۱۹۵۴: دراسة فى العلاقات الدولية، معهد الإنماء العربى*.

ج) انگلیسی

Al-Rasheed, Modawi. 2015. "Saudi Arabia's Foreign Policy: Loss without Gain?" In **The New Politics of Intervention of Gulf Arab States**, LSE Middle East Center, pp. 32 - 40.

- Bayoumi, Yara and McDowall, Angus. May 5, 2011. "Persistent Saudi-U.S. differences hurt Syria strategy," **Reuters**. <http://www.reuters.com/article/us-syria-crisis-saudi-usa-idUSBREA4407L20140505>.
- Bronner, Ethan and Slackman, Michael. March 14, 2011. "Saudi Troops Enter Bahrain to Help Put Down Unrest," **New York Times**, http://www.nytimes.com/2011/03/15/world/middleeast/15bahrain.html?_r=0.
- DePetris, Daniel R. February 11, 2016. "A Change of Strategy Is Needed in Yemen," **The National Interest**, <http://nationalinterest.org/blog/the-skeptics/change-strategy-needed-yemen-15192>.
- Ennis, Crystal A. and Momani, Bessma. 2013. "Shaping the Middle East in the Midst of the Arab Uprisings: Turkish and Saudi foreign policy strategies," **Third World Quarterly**, Vol. 34, No. 6: 1127-114.
- Cooper, Andrew Scott. June 7, 2016. "Saudi Arabia's First Step Is Admitting It Has an Oil Problem," **Foreign Policy**, <http://foreignpolicy.com/2016/06/07/saudi-arabia-oil-addiction-vision2030-mckinsey-mohammed-bin-salman/>.
- Gause, F. Gregory. November 26, 2013. "Why the Iran Deal Scares Saudi Arabia," **The New Yorker**, <http://www.newyorker.com/news/news-desk/why-the-iran-deal-scares-saudi-arabia>.
- Gause, F. Gregory. 2011. "Saudi Arabia in the New Middle East," Council on Foreign Relations, **Council Special Report**, No. 63.
- Gause, F. Gregory. May 9, 2011. "Arab Spring: Bahrain and Saudi Arabia," **United States Institute of Making Peace**, <http://www.usip.org/publications/arab-spring-bahrain-and-saudi-arabia>.
- Goldberg, Jeffrey. 2016. "The Obama Doctrine," **The Atlantic**, <http://www.theatlantic.com/magazine/archive/2016/04/the-obama-doctrine/471525/>.
- Hannah, John. August 16, 2016. "Saudi Arabia Strikes Back," **Foreign Policy**, <http://foreignpolicy.com/2016/08/16/saudi-arabia-strikes-back-3/>.
- Hubbard, Ben. May 10, 2015. "King Salman Upends Status Quo in Region and the Royal Family," **The New York Times**, <http://www.nytimes.com/2015/05/11/world/middleeast/king-salman-upends-status-quo-in-region-and-the-royal-family.html>.
- Kamrava, Mehran. 2013. "Mediation and Saudi Foreign Policy," **Foreign Policy Research Institute**.



Kaplan, Michael. March 16, 2016. "Islamic State 2016: Saudi Arabia Proposes 'NATO-Like' Force to Fight ISIS, Terrorism," **IBT**, <http://www.ibtimes.com/islamic-state-2016-saudi-arabia-proposes-nato-force-fight-isis-terrorism-2337482>.

Keynoush, Banafsheh. 2016. **Saudi Arabia and Iran: Friends or Foes?** New York: Palgrave McMillan.

Kinninmont, Jane. February 17, 2016. "Saudi Foreign Policy Is in a State of Flux," **Chatham House**, the Royal Institute of International Affairs, <https://www.chathamhouse.org/expert/comment/saudi-foreign-policy-state-flux>.

Neubauer, Sigurd. January 26, 2015. "King Salman's Foreign Policy Priorities," **The Arab Gulf States Institute in Washington**.

Niblock, Tim. 2006. **Saudi Arabia: Power, Legitimacy and Survival**, London and New York: Routledge Press.

Partrick, Neil. October 1, 2015. "Saudi Arabia's Yemen Gambit," **Sada Journal**, Carnegie Endowment for International Peace, <http://carnegieendowment.org/sada/61475>.

Phillips, Christopher. 2015. "Gulf Actors and the Syria Crisis" In **the New Politics of Intervention of Gulf Arab States**, LSE Middle East Center, pp. 41 - 51.

Pregent, Michael. April 20, 2016. "Saudi Arabia Is a Great American Ally," **Foreign Policy**, <http://foreignpolicy.com/2016/04/20/saudi-arabia-is-a-great-american-ally-not-iran/>.

Sailer, Matthias. January 2016. "Changed Priorities in the Gulf: Saudi Arabia and the Emirates Rethink their Relationship with Egypt," **SWP**, German Institute for International and Security Affairs.

Security Council. April 14, 2015. "Security Council Demands End to Yemen Violence, Adopting Resolution 2216 (2015) with Russian Federation Abstaining," **United Nations**, <http://www.un.org/press/en/2015/sc11859.doc.htm>.

Schenker, David. February 10, 2016. "The Shift in Saudi Foreign Policy," **Caravan**, the Washington Institute for Near East Policy, <http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/the-shift-in-saudi-foreign-policy>.

Shane, Scott. August 25, 2016. "Saudis and Extremism: Both the Arsonists

- and the Firefighters," **The New York Times**, http://www.nytimes.com/2016/08/26/world/middleeast/saudi-arabia-islam.html?_r=0.
- Stenslie, Stig. 2016. "Salman's Succession: Challenges to Stability in Saudi Arabia," **The Washington Quarterly**, Vol. 39, No. 2: 117-138.
- Takeyh, Ray and Sabbagh, Hasib J. April 17, 2015. "The New Saudi Foreign Policy," **Council on Foreign Relations**, <http://www.cfr.org/saudi-arabia/new-saudi-foreign-policy/p36456>.
- Wehrey, Frederic. 2009. Saudi-Iranian Relations since the Fall of Saddam: Rivalry, Cooperation, and Implications for U.S. Policy, National Security Research Division, RAND Corporation.
- WikiLeaks**. April 20, 2008. "Saudi King Abdullah and Senior Princes on Saudi Policy toward Iraq," Public Library of US Diplomacy, https://wikileaks.org/plusd/cables/08RIYADH649_a.html.
- Yamani, Mai. 2008. "The Two Faces of Saudi Arabia," **Survival**, Vol 50, No. 1: 143 – 156.
- Yefet, Adam. 2015. "The Influence of Religious Institutions on the Domestic and Foreign Policies of the Kingdom of Saudi Arabia," **International Affairs Review**, Vol. XXIII, No. 2.

Archive of SID